بسمه تعالی

شماره آرشیو: 1429

کسی مثلا در شهر غریب است حالا وارد شده مسجدی که جماعت برپاست.آیا می تواند اختدا کند در حالتی که امام جماعت را نمی شناسد؟البته احراز عدالت در امام جماعت خب لازمه،لازمه که قبلا احراز کند که عادل هست بعد اختدا کند.منتهی احراز عدالت خب چند راه دارد دیگر.از راهی که توانست اطمینان پیدا کند کافی است یا با خود آن شخص معاشرت دارد.خب در اثر معاشرت و مصاحبت با او پی برده است که عادل است یعنی یک حال خداترسی در آن است که در گناه بی پروا نیست.گاهی در معاشرت و مصاحبت احراز می کند که آن شخص عادلی است یا اینکه حالا با خودش هم معاشر نیست اما در آن مکانی که هست در آن شهری که هست توی مردم شایع است که او عادل است مردمی که اهل بصیرتند مثلا او را عادل می دانند ولو اینکه خود او با او معاشر نیست.خب همین انقدر خب این هم یک راهش هست دیگر.گاهی از اوقات نه در یک شهر غریب است نه با اون شخص معاشرت دارد و نه اینکه توی آن شهر هم نبوده که حالا ببیند که توی مردم شایع هست عادل هست یا نیست.اما همین قدر دید که جمعیتی به او اختدا کردند و این جمعیت هم فهمید که مسئله دانند این جور نیست که بی اساس اختدا کرده باشند یک جمعیتی هستند تا عادل ندانند،اختدا نمی کنند.از اختداء آنها هم پی می برد به این که عادل است خب این هم یک راهش هست دیگر از هر راهی که اطمینان پیدا کند که او عادل است می تواند اختدا کند حالا یا با شخص او معاشرت دارد یا اینکه در میان مردمی که آنجا زندگی می کند توو آنها شایع هست که او عادل هست و گاهی جمعیتی که به او اختدا کرده اند از همان جمعیت پی می برد که اهل بصیرت هستند و مسئله دانند و تا احراز نکنند،اختدا نمی کنند.خب این هم یک راهش هست پس از این راه ها می تواند اگر اطمینان نداشته باشد نه دیگر چون شرط اختدا همین که یکی اطمینان داشته باشد به عدالت او و دیگر این مسئله گاهی در یک مسجدی مثلا می داند که زیر آنجا نماز می خواند.فرض این آدم آمده به قصد این که به زید اختدا کند بعد معلوم شد که امر بوده زید نبوده امام جماعت خب اینجا اگر چنانچه آن امر را عادل نمی داند خب این نمازش درست نیست یعنی نماز خوانده با کسی به خیال اینکه زید است و زید را عادل می دانسته اختدا کرده بعد معلوم شد که این زید نبوده و امر بوده و امر را عادل نمی دانسته خب اینکه نمازش درست نیست و اگر چنانچه نه هر دو را عادل می داند زید را هم عادل دانسته امر را هم عادل می داند و وقتی آمد مسجد به قصد امام حاضر اختدا کرده این که ما می گوییم حاضر هست اینجا یا بالاخره زید است یا امر دیگر.نمی داند مثلا یا زید است یا امر هست هر دو هم عادل می داند به قصد اینکه چون امام حاضر را چون عادل می داند اختدا کرده و به خیال این که زید است بعد معلوم شد که امر است.خب باز هم نماز درسته به جهت اینکه اگر از اول هم می دانست که امر است اختدا می کرد دیگر.این جوریه چون هر دو را عادل می داند اگر از اول هم می دانست امر اختدا می کرد ولو اینکه به خیال اینکه زید است آمده به خیال اینکه اینجا زید همیشه نماز می خوانده آمده و معلوم شده خیر امر بوده.امروز زید نیامده و امر آمده خوانده.بله خب امر را هم عادل می داند که از اول هم می دانست اختدا می کرده خب این نماز درسته.یه وقت نه هر دو را عادل می داند اما از اول به قصد زید آمده نه اینکه امر را عادل نمی داند،عادل می داند اما چون به قصد اینکه بخواهد با زید نماز بخواند،آمده و بعد معلوم شده امر است خب اینجا محل اشکال در نظر برخی آقایان فقها هست.منتهی محل اختلاف هست بین آقایان فقها که بعضی قائلند که این هم اشکال داره و نمازش درست نیست.بعضی قائلند که درست هست.بهرحال اگر چنانچه بعنوان امام حاضر میاد اختدا می کند اشکالی ندارد می داند در این مسجد مثلا یک نفر دو نفر یا سه نفر که نماز می خوانند اینها هر سه را عادل می دانند.حالا خیال می کرده زید است مثلا فرض و بعد معلوم شده امر بوده دیگر.اشکالی ندارد چون به قصد امام حاضر اختدا کرده که از اول هم می دانسته زید نیست امر است باز هم اختدا می کرد.حالا معلوم شده که امر بوده باز اشکالی ندارد.این نمازش درست است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ ۚ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ آیه ی 74 از سوره ی مبارکه ی حج

خداست که از میان فرشتگان بعضی از آنها را بعنوان رسول،پیامبر انتخاب می کند و هم از میان مردم مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ در میان ملائکه هم انتخاب رسول می کند.در میان مردم هم انتخاب رسول می کند.شاید حالا شأن نزول چند جور نقل شده.احتمالا این باشد که بعضی از مشرکین مثل ولید ابن مُغیره اینهایی که در مکه بودند اینها خب مردمی ثروتمند بودند قدرتمند بودند جاه و جلال داشتند و اینها وقتی می دیدند که به رسول اکرم او ادعا می کند که بر من وحی نازل می شود و کتاب آسمانی و اینها پیش خودشان فکر می کردند که خب ملاک عظمت و جلالت در پیش خدا هم همان ثروت است و قدرت هست و مال و جاه دیگر.چطور شده در میان ما فقط به این یک نفر آدم وحی نازل شده أَ أُنْزِلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنا آیا توو ما فقط همین یکی حالا چطور شده که انتخاب شده؟برای اینکه وحی نازل بشود یا می گفتند قرآن نقل می کند و قَالُوا قرآن نقل می کند قَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَٰذَا الْقُرْآنُ عَلَىٰ رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ خب اگر بنا بود این قرآن نازل بشه وحی نازل بشود جبرئیل بیاد خب چرا که به آن مرد ثروتمندی که در طائف زندگی می کند عروة ابن مسعود ثقفی چرا به او نازل نشده؟چرا به آن مرد قدرتمندی که در مکه هست ولید ابن مغیره چرا به او نازل نشده؟ رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ یعنی مرد بزرگی که در این دو قریه زندگی می کنند.یکی ولید در مکه یکی هم عروه در طائف.چرا این نازل نشده؟در اینجاهاست که قرآن جواب می دهد به آنها در سوره ی زخرف اینجا نیست نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا اینها می خواهند رحمت ما را تقسیم کنند و به او بدهند به این بدهند خب به اینها چه مربوطه اگر رحمت مال من است و رسالت از قِبَل من است.خب هر کی را من انتخاب می کنم اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ او می داند که رسالت در کجا باید باشد.حالا ابوجهل باید انتخاب کند او باید نظر بدهد که به نظر من این باید رسول بشود آن باید رسول بشود خب اینها چه کاره اند اگر بناست رسول من بفرستم خب من می فرستم دیگر،دیگر با کسی مشورت نمی کنم که حالا می خواهم پیغمبر بفرستم.آقای ابوجهل شما اجازه می دهید مثلا فلان آدم را بفرستم؟این که معقول نیست. اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ اینها می خواهند تقسیم رحمت کنند أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ تازه امر معاش و زندگی مادی شان را من تقسیم می کنم.هر کسی هر چی دلش بخواهد که نمی رسد.حالا هر کسی می خواهد ثروتمند بشود قدرتمند بشود مگر می شود تقدیر این امور دست منه؟تا برسه به مسأله ی نبوت و رسالت و رحمت آسمانی زندگی مادی خود شما در اختیار خود شما نیست با تدبیر شما نیست با تقدیر من است با تقسیم من است نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا تا برسه به رحمت الهی.خب من باید انتخاب کنم ولذا این آبه هم تقریبا یک چنین مضمونی دارد موقع شأن نزول اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا اوست که انتخاب می کند،برمی گزیند هم رسول در میان ملائکه هم رسول در میان بشر.خب توو بشر انبیاء دیگر.انبیاء رسولانی هستند که از میان بشر انتخاب شده اند.توو ملائکه هم خب معلومه همه ی فرشتگان که رسول نیستند .همه ی فرشتگان که صلاحیت این که وحی بیاورند و اینها که نیستند خب جبرئیل ؟ع؟ میانشان ملکه ی وحی است.او انتخاب شده از میان فرشتگان به اینکه فرشته ی وحی باشد.واسطه باشد میان خدا و انبیاء در انزال وحی آنی که انتخاب می کند از ملائکه جبرئیل امین ؟ع؟ را برای انزال وحی من هستم.اونی که انتخاب می کند در میان بشر انبیاء را باز من هستم اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ هم از فرشتگان هم از مردم اختیار انتخاب با خداست.اصطفا برگزیدن این کار خداست.کار مردم نیست که.حالا آنها انتخاب کنند .همین منطق درباره ی امامت و ولایت هست دیگر.برای این که همان ملاکی که در انتخاب نبی و رسول داریم به مردم مربوط نیست باید خدا انتخاب کند.همین ملاک در مسئله ی امامت و ولایت هم اختیار دست مردم نیست.باید او انتخاب کند برای اینکه همانطور که نبی آورنده ی وحی است باید معصومی باشد و منصوب از قِبَل خدا،امام هم که مُبَین وحی است آن هم که بیان کننده و تشریح کننده ی وحی است او هم باید معصوم و منصوب از قِبَل خدا باشد ولذا هر دو مربوط به خداست.ما این انتخاب وَجَعَلْنَاهُم ما جعل امامت می کنیم وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا خلافت را   من جعل می کنم إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً درباره ی موسی ؟ع؟ وقتی که او از خدا می خواهد که برای من جانشین معین کن وزیر معین کن نفرمود که خودت معین کن یا مردم کنند فرمود من قبول کردم اون سوالی که از من کردی تقاضایی که از من کردی قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَی اونی که تقاضا کردی درسته بله حالا اذْهَبْ أَنْتَ وَأَخُوكَ تو با برادرت هارون انتخاب کردم هارون را به عنوان وزیر تو و وصی تو بروید به سمت فرعون.اینه که همه قرآن دادش اینه که نَصب است مسئله ی انتخاب نیست که شما جمع بشوید در ثقیفه ی بنی ساعده انتخاب کنید کسی را.جنازه ی پیغمبر در زمین مانده هنوز غسلش تمام نشده توو ثقیفه جمع شدن دادو قال برپا کردند و آنجا خلیفه تراشی می کنند ولذا مولای متقین ؟ع؟ با چشم گریان و قلب سوخته کنار بدن پیغمبر اکرم اشک می ریخت مشغول غسل دادن بود ناگهان دید که صدای تکبیر بلند شده از بیرون فرمود چه خبره؟عباس گفت اون کاری که باید نشود شد.اینها جمع شدند در ثقیفه آنها با زور از مردم بیعت گرفتند برای خلیفه و عجیب اینکه نوشته اند که همالن وقت هجوم آوردند در خانه ی امیرالمومنین،خیلی عجیبه!حتی خود اهل تسنن می نویسند ابن قتیبه خودش از علمای سنی ست دیگر.او جریان را می نویسد در همان حالی که مشغول غسل دادن بودند آنها جمع شدند در ثقیفه و تراشیدن خلیفه و بعد هم هجوم آوردند در خانه ی امیرالمومنین و بیعت بگیرند.خیلی تأسف آور و شرم آوره که آدم اصلا خجالت می کشد که بگوید مسلمانها به این کیفیت عمل کردند خلاصه اللَّهُ يَصْطَفِي این انتخاب دست خداست.هم مسأله ی نبوت و رسالت هم مسأله ی امامت و ولایت.اون کسی که آورنده ی وحی است اون کسی که بیان کننده ی وحی است این کار هر کسی نیست اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ ۚ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ تنها کسی که از نهان و عیان بندگانش با خبر است،اوست.خب شما که نمی دانید حالا انبیاء مثلا در خلوت که می روند در غیاب چه می کنند؟من آگاهی دارم.من آن را باید انتخاب کنم.بفهمم که در ظاهر چنین اند در باطن هم چنین اند.هر کسی در میان شما آمد خیلی نشان داد که خوب است شما که نمی دانید در باطن چه می کند؟در خلوت در غیاب چه می کند؟اونی که می داند من هستم.پس اون کسی که باید انتخاب کند که هم عیان را می داند هم نهان را می داند هم برون را با خبر است هم درون را باخبر است هم در غیاب هم در حضور،او سمیع و بصیر است.او که هم می شنود حرفها را هم می بیند کارها را هم از خواطر قلبی هر کسی با خبر است.او باید انتخاب کند خب شما چه می دانید که حالا یک کسی در برابر شما خیلی ظاهر الصلاة باشد.شما که از باطن آن خبر ندارید که او را به چه مقامی انتخاب کنید؟او سمیع و بصیر است. اوست که یعْلَمُ مَا بَینَ أَیدِیهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ می داند پیش روی آنها و پشت سر آنها انبیاء را،پیغمبر ها را.او می داند.فرشتگان را او می شناسد.مخلوق خودش هستند.اونی که ساخته ی دست او هستند،می فهمد. أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ اون کسی که می سازد نمی فهمد چه می سازد؟یا شما ساختید یا من أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ خدای لطیف و خبیر که از باریک ترین حرکت مغزی شما که لطیف ترین موجودات است او می داند او لطیف است و خبیر است و آگاه است و لذا یعْلَمُ مَا بَینَ أَیدِیهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ هم پیش روی شان هم پشت سرشان یعنی هم ظاهر هم باطن هم گذشته هم آینده هم حال همه را او می داند. یعْلَمُ مَا بَینَ أَیدِیهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ مَا بَینَ أَیدِیهِمْ یعنی پیش روشان مَا خَلْفَهُمْ پشت سرشان هم گذشته چه کار کردند؟در گذشته چه می کنند الان در خلوت و نهان چه خواهند کرد؟در آینده شما بی خبرید.شما هم از گذشته ی مردم بی خبرید هم از آینده شان بی خبرید هم از حالشان بی خبرید.تو یک ظاهر می بینی اوست که باطن را می بیند. یعْلَمُ مَا بَینَ أَیدِیهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ و اونها هم چون می دانند چنین کسی بالای سرشان هست ناظر و حاضر ولذا مراقبند شدیدا خود را مسئول می دانند بازگشت همه ی امور را به خدا می دانند.ولذا هم خداوند احاطه دارد بر خفایا و آشکارشان و هم آنها خودشان احساس مسئولیت می کنند.اینها انبیاء هستند.اون کسانی که خلوت و جلوتشان در محضر خداست و چون چنین می دانند همیشه مراقبند.حال عصمت درشان برای همینه.برهان رب را همین ها دارند لَوْلَا أَنْ رَأَىٰ بُرْهَانَ رَبِّهِ درباره ی یوسف ؟ع؟ دارد برهان رب همینه که می دانند او احاطه ی کامل دارد بر ظاهر و باطنشان وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ولذا شدیدا تحت نظارت خدا هستند و خودشان احساس مسئولیت می کنند ولذا آنچنان مسئول که درباره ی پیغمبر اکرم می فرماید وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ به قدری دقیقا تحت نظارت من هست کوچک ترین کلمه ای که من نگفته ام به من نسبت بدهد رگ دلش را می کشم نابودش می کنم درباره ی خود پیغمبر اکرم فرموده خب این کار نمی کند ولی برای نشان دادن اهمیت مطلب چنان آنها مراقبند کوچک ترین انحرافی خطایی در فکرشان در اخلاق و عملشان دیده نمی شود او به قدری تحت نظارت من هست وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ کوچک ترین کلمه ای که من نگفته ام به من نسبت بدهد لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ رگ قلبش را قطع می کنم نابودش می کنم انقدر شما مطمئن باشید که انبیاء کاملا تحت نظارت من هستند ومرا حاضر وناظر مسلم بالای سرشان می دانند ولذا بازگشت امور را به من می دانند یا در آیه ی دیگر هم داریم که فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا احدی را از امور نهان باخبر نمی سازد إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ مگر آن فرستادگانی که آنها را پسندیده از میان مردم برگزیده آنها را از نهان با خبر می سازد.آنها عالم به غیبند البته لَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا احدی را نسبت به غیب مسلط نمی کند احدی را نسبت به غیب عالم و نهان عالم مسلط نمی کند إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ مگر آن رسولی که مورد ارتضی و پسندش باشد آن وقت فرشتگان را از همه طرف مراقب او قرار داده فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا فرشتگان از پشت راه از پیش رو از پشت سر از همه طرف او را احاطه کردند گذشته از اینکه خودش همیشه مراقب است لحظه به لحظه و در هر نفسی گذشته از این فرشتگان را هم مأمور کرده اینها همراهش هستند لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ تا روشن شود که رسالات خدا را با کمال دقت به امانت به مردم رسانده اند اینها امین وحی اند. لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ و تمام جوانب و ابعاد وجودی اینها او احاطه دارد پس اینها در مقام تقطعه ی آن افکار جاهلانه که می گفتند چرا در میان ما این یکی انتخاب شده مثلا به نظر ما فلان ثروتمند و فلان قدرتمند و اینها می گفتند این حرفها در مقام تقطعه ی گفتار آنهاست که خیر این مطلب مربوط به ذات اقدس حق است آن کسی که عالم است به ظاهر و باطن به ماوراء و ما خلف و همه ی اینها را او می داند. او صلاح می داند در کجا محبط وحی قرار بده بعدش این آیه ی شریفه يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ این آیه ی شریفه هم چند دستور دارد.شما اگر می خواهید رستگار بشوید دیگر می خواهید سعادتمند بشوید راهش این است.ای باور داران يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا درسته ایمان دارید شما،ایمان دارید به خدا و نبوت،وحی و معاد و همه را می دانید اما تا در مقام عمل،عمل نکنید به فلاح نمی رسید. لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ می خواهی به فلاح و رستگاری برسی این است گذشته از ایمانتان ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ رکوع کنید سجده کنید انواع عبادتها که دستور داده شده عمل کنید وَافْعَلُوا الْخَيْرَ

 کارهای خیری حالا غیر امور عبادی چون همش امور عبادی که نیست.هر کار خیری در جامعه مسلمین که شما بعهده گرفته اید آنها را کاملا بصورت خیر انجام بدهید لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُون تا به فلاح و رستگاری برسید. ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ این تکرار در اعمال عبادی که به ما دستور داده شده که مکرر باید همیشه نماز بخوانیم روزی چند بار باید نماز بخوانیم.اذکار داشته باشید مناجاتها داشته باشید اینها برای اینه که تکرار بشود تا در وجود انسان اون ملکه ای که لازم است پیدا بشود چون انسان موجودی ست که به هر کمالی در هر رشته ای بخواهد برسد احتیاج به تمرین دارد و تکرار عمل.هیچ ممکن نیست در همه ی امور مادی تا حالا به معنویات برسد.همین زندگی که داری کسی بخواهد در یک رشته ای تخصص پیدا کند نجار خوبی بشود،بنای خوبی بشود ،نویسنده ی خوبی بشود،گوینده ی خوبی بشود مثلا این تمرین می خواهد تکرار بر عمل می خواهد دیگر.تا نباشد نمی شود.تخصص پیدا نمی کند.نجار همه ش این نیست که تیشه بردارد چوب بتراشد خب او دیگر نجار نیست.او کسی است که انقدر کار کرده ورزیده شده وقتی تیشه بدست می گیرد می داند به کجای چوب بزند.چه مقدار بتراشد.عرض و طول و ضخامتش چقدر باشد و به این حد رسیدن خب کار می خواهد دیگر.باید انقدر هی تیشه بزند هی چوب بتراشد هی در و پنجره ی کج و ماوج درست بکند تا بالاخره دستش عادت کند و ملکه ی درش پیدا بشود تا در و پنجره ی خوب و ظریف و محکم تحویل بدهد دیگر.اسمش نجار میشه و اونوقت شاگر می پروراند نجار می سازد.بنای قابل خب معلومه انقدر باید زیر آفتاب سوزان برود و مغزش گداخته بشود توو آب و گِل تا عاقبت بتواند به حدی برسد وقتی آستین بالا می زند یک ساختمان با شکوه و مجلل بسازد.یک نویسنده ی قابلی که از اول چنین نبوده که.انقدر هی نوشته کاغذها نوشته پاره کرده خراب کرده تا عاقبت به این حد رسیده که وقتی قلم بدست می گیرد می تواند یک مطلبی را با انشای بدیع و در غالب الفاظ شیرین تحویل بدهد.این تکرار کرده دیگر.یک گوینده ی زبردستی مثلا از اول که چنان نبوده که.حالا انقدر زحمت کشیده ریاضت تحمل کرده هی زبانش به لکنت افتاده مطلب در اثنای سخن یادش رفته هی مغزش به دَوَران افتاده هی عرق شرم و خجالت ریخته تا عاقبت مثلا حالا به یک حدی رسیده که تا بنشیند مثلا یک مطلبی را عالی ترین مطلبی را هم در مغز خودش می پروراند و در غالب الفاظ می ریزد و بعد هم تحویل می دهد.خب اینها تمرین می خواهد تکرار در عمل می خواهد دیگر.هر انسان متخصصی ارزش یک انسان متخصص در همان ملکه ای که دارد ارزشش همین است امتیاز او از همین ملکه ای که دارد.در اثر تکرار عمل اون ملکه درش پیدا شده،ملکه که پیدا شد عمل به سهولت پیدا می شود همان کاری که قبل از ملکه با تکلف انجام می شود با زحمت انجام می شود همین که به حد ملکه رسید دیگر با سهولت انجام می شود باید به اون حد برسد تا اون ملکه درش پیدا نشود هیچ آدمی به آن درجه ی کمال نرسیده این بدن ما.شما امتحان می کنید که این بدن خب لطافتی که دارد لطافت پوست و گوشتی که دارد از نسیم سحرگاهی می لرزد.این نسیم بهش برسد می لرزد اما همین آدم تمرین کند در سخت ترین نقاط قطبی زندگی می کند و زنده هم می ماند.هر کسی یک نسیم بهش بخورد می لرزد همین آدم اگر تمرین کند تحمل ریاضت کند در سخت ترین جاها سالم زیندگی می کند خب این صورت خودمان را با سایر عضو بدن شما مقایسه کنید.این بدن ما اگر پیراهن نپوشیم مثلا یا یک عرق گیر بپوشیم سرما می خوریم اما صورت ما بیرون است هیچ سرما نمی خوریم هوا سرد بشود برف بیاد صورت ما بیرون است هیچ ناراحت هم نمی شویم ولی آیا شما لخت بیاید بیرون خب سرما می خورید ولی صورت بیرون است چرا؟چون تمرین شده دیگر.انقدر صورت بیرون مانده انقدر هوا خورده سردی خورده تمرین شده.ضخیم نیست.لطیف تر از سایر اعضا هم هست اما چون تمرین شده ولذا سرما نمی خورد.در سخت ترین هوای سرد هم با صورت باز بیرون می آییم دیگر و بدن را می پوشانیم چون تمرین نشده.بنده اگر بخواهم مثلا یک نیم ساعت منشار بکشم شب از درد بازو خوابم نمی برد و اون آقای نجار محترم روزی ده ساعت هی منشار می کشد و هیچ باکش هم نیست.خب تمرین کرده ورزیده شده دیگر.نیم ساعت ماها اگر غذایمان دیر بشود ضعف بر ما فائق می شود اما هستند کسانی که تحمل کردند هر چهل رو یک بار مغر بادام می خورند.زنده می مانند هر چهل روز یک مغز بادام انسان می تواند انقدر نیرو دارد که تمرین کند ریاضت بکشد آدمی که نیم ساعت غذایش دیر بشود ضعف و غش می کند چهل روز می تواند غذا نخورد یک مغز بادام بخورد؟این قدرت به انسان داده شده که می تواند با تمرین و تکرار در عمل به درجه ی کمال برسد حالا اون کمال چه باشد؟حالا هر چه باشد.اگر کمال پر خوردنه انقدر می خورد در شکم پارگی مثلا تمرین می کند یک شکم خواره ی درجه ی اولی می شود مثل معاویه که روزی هفت بار غذا می خورده.اینجا نوشته اند ابن ابی الحدید این شارح نهج البلاغه است او می نوسید کان یأکل فی الیوم سبع أکلات روزی هفت بار غذا می خورد هر بار هم انقدر می خورد کنار سفره دراز می شد صدا می زد یا غلام ارفع فو الله ما شبعت و لکن مللت بیا سفره بردار به خدا خسته شده ام ولی سیر نشده ام کنار سفره دراز می شد میگفت خسته شده ام ولی سیر نشده ام.خب این عادت کرده به این شکم خوارگی که بود آن شاعر مرد ظریفی شعر گفته درباره ی رفیقش میگه لی صاحب بطنه کالهاویه کان امعائه معاویه یه رفیقی دارم که شکم نیست اون دارد هاویه است چون هاویه از طبقات جهنم است که هر چی میریزند میگه هل من مزید؟ باز هم هست بریزید؟طبقه ی جهنمی که قرآن هم دارد که يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأْتِ وَتَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ روزی به جهنم خواهیم گفت که پر شدی یا نه؟میگه خیر باز هم بریزید من جای خالی زیاد دارم.حالا این شاعر میگه رفیق من اینجوریه لی صاحب بطنه کالهاویه شکمش مثل هاویه است هر چی میریزی پر نمی شود کان امعائه معاویه مثل اینکه توو روده هاش معاویه جا داده اند.حالا به هر حال کسی که در این راه تمرین کند اون اونجور اما در کم خوردن تمرین کند مثل همان می شود.میگه چهل روز با یک مغز بادام زندگی می کند خب.روح و جون آدم به همین کیفیته.یعنی روح و جان انسان هم تمرین می خواهد در هر کاری.اگر در گناه تمرین کند توو جاده ی عصیان و طغیان خب یک گنهکار درجه ی اول می شود که از گناه سیر نمی شود از عبادت نفرت می کند به اون حد.پناه بر خدا باید برد دیگر.انسان اینجوریه.انسان عجیبه یعنی اگر بخواهد ارتقا پیدا کند از ملک هم می گذرد.ملک هم به گردش نمی رسد اگر انحطاط پیدا کند از گرگ خوک بیابون هم پست تر می شود. أَسْفَلَ سَافِلِينَ أَضَلُّ سَبِيلا كَالْأَنْعَامِ ۖ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلً اینچنینه.فلذا بیفتد در جاده ی عصیان و طغیان گنهکار درجه ی اول می شود.حجاج بن یوسف ثقفی که می گفت لذتم در این است که یک آدم بیگناهی از محبین علی ؟ع؟ را سرش را ببرم توو خونش دست و پا بزند و من غذا بخورم.در موقع غذا خوردن من نوش جان من وقتی می شود که یک محب علی را بیاورند سرش را ببرند دست و پا بزند در خونش.جنایت به این درجه می رسد اون هم بعد دید انسان در وادی اطاعت بندگی برسد مثل یوسف صدیق ؟ع؟ می شود که مَعَاذَ اللَّهِ ۖ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ به اون درجه می رسد که جز خدا در قلب او هیچی جا ندارد.خدا پر کرده قلب او را.جای خالی ندارد که زلخیا و دیگران بخواهند در آنجا تخت حکومت در قلب او بزنند حکومت کنند خیر اونها نمی توانند.قلب او غُرُق شده برای خدا و آنچنان در اطاعت و عبادت رفته بالا.جانش شده خانه ی خدا شده بیت الله خودش شده ذکر الله همیشه بیاد خداست دیگر.انسان به این درجه می رسد حالا.قرآن دستورش این است یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا با شما صحبت می کنیم باور داران نه با کفار.شما که اهل ایمانید تنها به ایمان اکتفا نکنید عمل کنید حالا به این که من معتقدم خوبه اعتقاداتم خوبه خدا را می شناسم پیغمبر می شناسم امیر ؟ع؟ می شناسم امام حسین ؟ع؟ می شناسم اکتفا به این نکنید دستور خدا اینه ارْكَعُوا دستور خدا اینه ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا رکوع زیاد کنید خاضع بشوید خاشع بشوید شاید تقدم رکوع بر سجده هم از این نظر باشد که اصلا حقیقت نماز همان رکوع است منتهی سجده هم مکمل رکوع است.قیام هم مقدمه ی رکوع است.می ایستیم بعد رکوع بعد سجده می کنیم.قیام مقدمه ی رکوع هست سجده هم مکمل رکوع هست و حقیقت نماز همان رکوع است ولذا رکعت تعبیر می شود.از رکعات نماز رکعت تعبیر می کنیم چون اصالت با همان رکوع است قیام مقدمه است سجده هم مکمل اوست ولذا یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا ارْكَعُوا خم بشوید در مقابل خدا خم بشوید واقعا خم بشوید نه اینکه بدن را فقط خم کنید روحتان گردن شقی کند نه گردن شق نباشید اینکه خم می شوید گردن هم مستقیم نگه می دارید معنایش اینه که خدایا در راه بندگی تو چنان خم می شوم که اگر با شمشیر گردنم را هم بزنی من باز هم نگه داشته ام.بله اینجور خم بشوید ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا بعد هم به سجده بیفتید وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ رب شماست اون کسی که شما را از نقص به کمال رسانده از مرگ به حیات آورده نطفه بودی شما را آورده چنین انسانی گویا و شنوا عاقل و باهوش کرده خب در مقابلش سجده کنید بگید دستت درد نکنه خدایا سَجَدَ وَجْهِي لِلَّذِي خَلَقَهُ وجه من صورت من در مقابل اون کسی سجده می کند که خلقش کرده چشمش داده گوشش داده عقل و هوشش داده. سَجَدَ وَجْهِي لِلَّذِي خَلَقَهُ ، وَصَوَّرَهُ فَأَحْسَنَ صُورَتَهُ وَشَقَّ سَمْعَهُ وَبَصَرَه سجده کنید وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ بنده باشید در مقابل رب خودتان وَافْعَلُوا الْخَيْرَ کارهای خیر هم خب زیاد انجام بدهید.به داد مردم هم بیشتر برسید بهترین کارهای خیر حل مشکلات مردم قضای حوائج مردم ببینید تا مردم به زبان نیامده اند خودتان جستجو کنید نواقص را پیدا کنید آبرومندها را آبرویشان را بخرید وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُون شاید رستگار باشید. این لَعَلََّ هم آمده شاید اشاره به این باشد تنها باز هم اینها کافی نیست برید حالا هی رکوع کنید سجده کنید کارهای خیر انجام بدهید گناه ها پرهیز کنید اون طرف هم لازمه یعنی شرط تنها اینها نیست. لَعَلَّكُمْ باز لَعَلََّ است اگر شما فرضا نماز هم زیاد می خوانید رکوع و سجده ای هم دارید باز هم لَعَلََّ است شاید بعید نیست که آیه ی بعد هم اشاره به همین باشد وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ اینها را که انجام دادید مجاهده کنید حق تلاش را جهاد تلاش خود نه یکی از مصادیق جنگ با کفار است.جنگ با کفار مصداق تنهای جهاد نیست.جهاد یعنی کوشش تلاش تلاش در راه خدا.خب یکی از مصادیق روشن است جنگ با کفار است جنگ با نفس در داخل از همه بالاتره جهاد اکبره دیگر.خب رسول خدا تعبیر کرده جهاد اکبر است اون جهاد اصغر است جنگ با کفار نتیجه بخش وقتی می تواند بشود که در داخلتان با این دشمن واقعی بجنگید.این دشمن واقعی هوای نفس شما که این کافر مطلق است.در داخل شما با این بجنگید این را به زانو درآورید تا می توانید اون وقت جنگ با کفار در خارج هم داشته باشید وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ حق جهاد خدا تلاش واقعی اونی که پرهیز از محرمات با اخلاص.تمام این کارها را انجام بدهید حق جهاد داشته باشید یعنی واقعا با هوای نفس مجاهده کنید و مخلص هم باشید هُوَ اجْتَبَاكُمْ تا اینجا همین جملات کافیست دیگر که اون چه که لازم است بنابراین طبق این آیاتی که خوانده ایم يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا که مراقب باشیم این روح و جان ما همانطور که بدن ما باید تمرین بدهیم تا اینکه در مقابل سرما و گرما بتواند خوب مقاومت کند روح و جان خودمان هم موظفیم تا از این دنیا نرفته ایم عمر ما به پایان نرسیده یک جان ورزیده ای پیدا کنیم دیگر عمری بود اون ملکات الهی در جان پیدا بشود با اون ملکات می خواهیم زندگی کنیم نجار قابل بنای قابل نویسنده ی قابل گوینده ی قابل باید یک نمازگذار قابل هم باشیم.روزه دار قابل هم حسابی باشیم دیگر.اسم ما نمازگذار نباشد.به نجار اسمی ما اکتفا نمی کنیم.کار را به بنای اسمی نمی دهیم مثلا یک طبیبی که اسمش طبیب است اما می دانیم که طبیب درستی نیست پیش او نمی رویم قلب خود را برای جراحی در اختیارش نمی گذاریم چطور می شود که نسبت به روح و جان ما اعتنا نداشته باشیم.نماز گذار واقعی نباشیم روزه دار واقعی نباشیم جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ اگر این طور شدیم اونوقت در سایه ی ولایت مولای متقین ؟ع؟ که روح همه ی مطالب است اونوقت می توانیم به فلاح و رستگاری خود مطمئن باشیم دیگر.خب زمینه قابل است بحمدلله در ما دیگر.زمینه ی قلب محب علی ؟ع؟ زمینه ی قابل است.حاصلخیز است بحمدلله.قلب ما حاصلخیز است.دیگران که منحرفند از نور ولایت شور زار است آنجا.حالا چه قبول بکنند چه نکنند ما معتقدیم و این را هم ما با تحقیق به دست آوردیم نه اینکه حالا همینجور گفتیم.تحقیقا به دست آوردیم که زمین قلب خارج از حب علی یک شور زار است هرچه هم بذر بیافشانند محصول نخواهد داد.بذر افشانی در زمین شور زار به محصول نمی شیند هی نماز هی روزه هی حج هی طواف دور کعبه و اینها نافع حال نخواهد بود حالا بپذیرند یا نپذیرند یک روزی میرسیم آنجا معلوم می شود که برنده کی بوده؟بهرحال زمینه ی قلب ما زمینه ی حاصلخیزی است.بتوانیم در این زمینه ی قلب بذرافشانی خوب داشته باشیم ان شاءالله.از خدا می خواهیم به حرمت ولی زمان ارواحنا فداه از انفاس قدسی آن حضرت مددی به ما برسد که این قلب ما قلبی بشود با اخلاص حب مولای متقین علی ؟ع؟ را خوب سالم نگه بداریم و در این قلب محب هم کارهای خیر بحول قوه ی خدا انجام بدهیم که ان شاءالله فلاح و رستگاری برای ماست.پروردگارا به حرمت امیرالمونین در فرج امام زمان تعجیل بفرما.قلب های ما را قلب مخلص و مومن قرار بده.ملکات ایمانی در ما ایجاد بفرما.حسن عاقبت به همه ی ما عنایت بفرما.

رحم الله من قرأ الفاتحة مع الصلوات